

## استقلال کردستان، حق یا مطالبه؟

ناصر ایرانیپور

در پی دیالوگی که بین من و آقای فرخ نعمت پور در جریان بود، شخص محترمی به نام "راز" تفسیری در سایت "رنسانس" نوشتند و خود نیز یکی دو ایمیل برایم آمد، مبنی بر اینکه آیا من خواست "استقلال کردستان بزرگ" را مطرح نموده‌ام که آقای نعمت پور آن را به چالش کشیده است. آقا یا خانم "راز" می‌نویسند:

"به نظر بنده اندیشه کردستان بزرگ در این زمان کاملاً بی معنی است و لطفاً جوانان را با این نوشته‌ها که فقط نوشته هستند و می‌دانم که در پراکتیک هیچکدامتان اهلس نیستید فریب ندهید. آقایان این ملت ما که همه روشنفکر نیستند، هنوز که هنوزه دارند به اسم شرف و ناموس زنان را می‌کشند، شما تصورش را بکنید که ما توانستیم کشوری داشته باشیم به اسم کردستان، چه کسانی می‌خواهند اداره اش بکنند؟ هنوز هم از ترکیه و ایران شیر و ماست و ... وارد میشود، بی‌آئید به جای این حرفها به فکر فرهنگ و اقتصادمان باشیم، اگر اینها اصلاح شدند آن وقت تقریباً مشکلاتمان حل است.

من در اینجا با کردهای ترکیه و عراق آمد و رفت دارم ولی خیلی کم، باور کنید نمیتوانم بیشتر از یک ساعت تحملشان کنم، فقط به فکر پول و مال و چیزهای پیش پا افتاده اند، من التماس می‌کنم که بجای این حرفها فرهنگ سازی بکنیم به همدیگر کمک کنیم برای جوانان و زنها اسباب پیشرفت را فراهم کنیم، به این فکر باشیم که روستاییان به روستاها برگردند، در کل نظمی به جامعه مون بدیم این افکار بماند برای بعد.

امیدوارم آقایون از حرفهام دلگیر نشده باشند ولی اینها همه واقعیت دارند و همه نکات ضعف فرهنگ ماست."

آنچه در پی می‌آید پاسخ کوتاه من است به ایشان:

رار عزیز،

با سلام و سپاس از ابراز نظرتان بعرض مبارک می‌رسانم که:

بحث من سر "کردستان بزرگ" نبوده و نیست. نمی‌دانم که چرا آقای نعمت پور این اصطلاح را بکار برده‌اند. بحث استقلال، تازه اگر هم در میان باشد، مربوط به کردستان ایران است. و من تاکنون کمتر شخصیتی را شناخته‌ام که حتی بحث استقلال کردستان ایران را نیز پیش کشیده باشد. احزاب شاخص کردستان ایران از فدرالیسم سخن می‌گویند - البته در کنار برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت که شامل حق استقلال هم می‌شود.

و اشتباه نکنیم؛ هنگامی که بحث از "حق" است، مقصود "مطالبه" نیست. حق استقلال الزاماً به معنی مطالبه‌ی استقلال نیست (همانطور که حق طلاق به مثابه‌ی مطالبه‌ی طلاق نیست).

شما به پدیده‌ای در ارتباط با کردستان عراق و ترکیه اشاره کرده‌اید که

- اولاً چنانچه آن را مشکل بنامیم، باید پرسش نمود: مگر غیر از این است که این مشکل را مرزها برای ما درست کرده‌اند؟ و اگر چنین است نباید منطقاً ندای برچیدن مرزها را سر داد؟
- دوماً شما از عقب ماندگی کردستان می‌گوئید. خوب، ممکن است کسی بیاید و بگوید که دقیقاً به این خاطر هم هست که من استقلال می‌خواهم، چون در غیراینصورت عقب ماندگی رفع نخواهد شد. منشا عقب ماندگی ما عدم استقلال ماست.

به واقع آیا اگر کردستان "مدینه‌ی فاضله" می‌بود و ما مشکلی نمی‌داشتیم، اساساً این حرفها موضوعیت می‌داشت؟ البته که نه. بحث بر سر موجد این عقب ماندگیها است. چگونه شما می‌توانید بر عقب ماندگی مثلاً فرهنگی فائق آئید و فرهنگ سازی کنید، چنانچه بزرگترین مؤلفه و بستر فرهنگ، یعنی زبان شما، ممنوع است و امکان پیشرفت و انکشاف ندارد و من و شما مجبور می‌شویم، زبان ملت و خلق و قوم دیگری را بیاموزیم؟

آن هنگام که هند بر علیه استعمار انگلیس مبارزه می‌کرد و یا الجزایر بر علیه فرانسه و یا اکنون فلسطین بر علیه اسرائیل، کسی نیامد و نمی‌آید بگوید که اول سرووضع خودتان را از لحاظ فرهنگی و اقتصادی درست کنید، بعد مستقل شوید. چرا که

(۱) استقلال یک حق است و باید همواره از آن دفاع کرد. اینکه ما از این حق بهره می‌گیریم یا نه، موضوع دیگریست و بستگی به شرایط خاص دارد.

(۲) دعوا بر سر این است که تا استعمار داخلی از بین نرود، عقب ماندگی از بین نخواهد رفت. برخی از دانشمندان علوم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی بر این عقیده‌اند که تا ملتی آزاد نگردد، اعضای آن ملت هم آزاد نخواهند بود.

تا جایی که به من مربوط می‌شود، من خواهان مشروط ماندنمان در ایران هستم، اما با این حق که چنانچه حقوق مردمان دوباره زیرپا گذاشته شود، با استناد به حق تعیین سرنوشت و اراده‌ی ملت از ایران جدا خواهیم شد. برای من نه مرز کردستان و نه ایران، هیچکدام تقدسی ندارند. آنچه که برای من تعیین کننده است آزادی و رفاه و پیشرفت و آسایش انسانهایی است که در داخل این مرزها زندگی می‌کنند و نه سیم خاردارهایی که آنها را احاطه کرده‌اند.

اینکه استقلال به این زودیها دستیافتنی نیست هم دلیل چندان قانع کننده‌ای برای عدم طرح آن نیست. چون مگر می‌شود بدون آرزو، بدون اتوپی، بدون افق زندگی کرد، می‌شود راه و مسیر آینده را مشخص نمود؟ تصور مکن که دمکراسی هم همین فردا پس فردا در ایران دین خو و دین زده تحقق خواهد یافت. سوسیالیستها هم می‌دانند که سوسیالیسم به این زودیها میسر و تحقق یافتنی نیست، اما به درستی به این دلیل از این آرمان و استراتژی دست برنمی‌دارند. همانطور است برابری حقوق زن و مرد.

اما اینکه من با همه‌ی این اوصاف راه بینابینی (فدرالیسم) را انتخاب کرده‌ام، هم به دلایل اصولی است و هم به دلایل پراکتیکی. من هنوز امیدم را از دست نداده‌ام که کردستان در ایران به حقوق تضییق شده‌ی خود دست یابد. چیزی که در سویس و بلژیک و چندین کشور دیگر تحقق یافته است، چرا نباید در ایران میسر گردد؟ من چهار مؤلفه‌ی آزادی، عدالت، پیشرفت و امنیت را در کردستان همزمان و هم‌آهنگ با هم می‌خواهم. اگر به استقلال هم دست یابیم، ستم ملی بر ما برداشته شده، اما مؤلفه‌های دیگر چی؟ فدرالیسم حتی اگر متضمن سروری ملی بطور کامل نیز نباشد، به جای آن در آن از امکاناتی برخوردار خواهیم شد که ممکن است به دلیل عقب‌ماندگی‌ای که بر ما اعمال و تحمیل شده به این زودیها در کردستان مستقل از آن بهر مند نشویم. تازه اینجا من به دلایل پراکتیکی این امر اشاره نکردم که به جای خود بسیار مهم هم هستند.

به هر حال، فرمول من برای رسیدن به اهدافمان (رفع ستم ملی، سیاسی، ...) این است که باید با شفافیت و صراحت تام از حق تعیین سرنوشت برونی و درونی خود دفاع نمائیم، در عین حال که باید تأکید داشته باشیم که چنانچه به حق تعیین سرنوشت درونی خود، یعنی تعیین نظام سیاسی در کردستان، برسیم از حق تعیین سرنوشت برونی، یعنی استقلال، بهره نخواهیم گرفت. و اما برعکس این نیز صادق است: چنانچه به حق تعیین سرنوشت درونی خود نائل نیابیم، لاجرم حق تعیین سرنوشت برونی خود را متحقق خواهیم نمود. به هر حال، واژه‌ی استقلال و تجزیه‌طلبی و امثالهم را نه اتهام، بلکه حق تعبیر کنیم و برای اینکار باید پروسه‌ی هویت‌یابی و ملت‌سازی را پیش ببریم. تنها آن زمان که این شمشیر دمکروس بر سر طرفهای مقابل ما باشد، تن به عقب‌نشینی‌هایی در ارتباط با پذیرش حقوق برابر در ایران فردا خواهند داد. آنها باید بفهمند که ما در این امر بسیار جدی هستیم. اگر هم تن به عقب‌نشینی ندادند، با اتکا به هویت و اراده‌ی ملی خود راه جدی را در پیش خواهیم گرفت، چرا که چیز زیادی برای از دست دادن نداریم.

باز تکرار کنم که ساختن ایرانی آزاد و آباد و دمکراتیک و فدرال، کشوری که تنها به آحاد یک قوم و خلق و سخنوران یک زبان و فرهنگ و باورمندان یک دین و مذهب معین تعلق نداشته باشد ممکن و میسر است. ما پتانسیل آن را داریم. اما باید برای آن مبارزه کنیم و از آسمان برایمان نازل نخواهد شد. تنها باید توجه داشته باشیم که این مبارزه متوجه هیچ خلق و قوم و زبان و فرهنگی نیست و نمی‌تواند باشد، بلکه تنها متوجه ایدئولوژی‌هایی است که چنین بی‌عدالتی‌هایی را بوجود آورده‌اند و مردم را از هم جدا کرده‌اند.

همچنین قابل تأکید است که مبارزه‌ی ما یک مبارزه‌ی ناسیونالیستی نیست و نبوده، بلکه به اعتقاد من:

- ۱) بسیار فراتر از این است، چرا که محدود و منحصر به رفع ستمی ملی نیست.
- ۲) حقوقی که ما می‌خواهیم در اکثریت میثاقهای بین‌المللی تضمین شده است. آیا کسی که آموزش به زبان مادری خود را بخواهد، ساختارهای دمکراتیک را در منطقه‌ی خود بخواهد، فدرالیسم بخواهد، "ناسیونالیست" است؟ من حتی خواسته‌ی تشکیل دولت مستقل را ناسیونالیستی نمی‌دانم، بلکه آن را حق طبیعی و بدیهی خود می‌دانم.
- ۳) اصطلاح "ناسیونالیسم" از جنگ جهانی دوم به بعد بخشا بار منفی گرفته است و معمولاً معطوف به تشکیل یک دولت مستقل است، اما در این چهارچوب باقی نمی‌ماند و در ضدیت با مردمان دیگر سمتگیری دارد.
- ۴) مبارزه‌ی ما اتفاقاً بر علیه ناسیونالیسم قومی حاکم است. با سلاح ناسیونالیسم به مصاف ناسیونالیسم رفتن کارآیی چندانی ندارد و بخشا حتی غیرقابل درک هم است، بلکه با حق تعیین سرنوشت (داخلی و خارجی) و دمکراتیسم.

بسیاری از ناسیونالیستهای واقعی ایده‌های تبعیض‌گرایانه و ناسیونالیستی خود را ناسیونالیستی نمی‌نامند و در زوررقهای رنگارنگ می‌پیچانند، در حالی که ما مطالبه‌ی انسانی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق خود را "ناسیونالیستی" می‌نامیم. این یک اشتباه محض است.

این چند جمله‌ی کوتاه و ساده عصاره‌ی تفکر من است در این باب. می‌توان با آن موافق بود یا مخالف.

موفق باشید.

۱۹ مه ۲۰۰۸